

## The Rationalization Process in the Iran of the Constitutional Era

---

Amir Mohammadi<sup>1</sup> – Kamal Pooladi<sup>2</sup> – Majid Tavassoli Roknabadi<sup>3</sup>  
Seyed Alireza Azghandi<sup>4</sup>

---

### Abstract

The present study aims to understand how the process of rationalization had taken place in the Iran of the constitutional era. In the political philosophy, one of the most important conditions for a country to access to a rational society is the rationalization of its government and politics or the process of rationalization of government in three concepts. Substantial rationalization, voluntary rationalization, and bureaucratic and legal rationalization. The government in Iran only realized the importance of rationalization when the constitutional movement was formed. A movement that led to a break in the Iranian history and created a new chapter for it. Essentially, the three components of modern political economy, legal bureaucracy, and modern law have brought about a rational transformation of government in Iran. It is with this development that the government first emerged in a liberal and voluntary form and then took on bureaucratic, legal and substantive forms. What this study seeks to understand is how this rationalization took place despite the despotic government and rule of the social and economic relationships of pre-capitalist Iran. The method of this research is descriptive-analytical and it aims to answer the question of how the modernization of government in Iran started and continued.

**Keywords:** capitalist political economy, ration, rationality, rationalization process, modern government.

- 
1. Ph. D Student of Political Sciences, Dpt. Political Sciences, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran. Corresponding Author (amir.mo1341@gmail.com)
  2. Assistant Professor, Dpt. Political Sciences, Chalous Branch, Islamic Azad University.
  3. Associate Professor, Dpt. Political Sciences, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran.
  4. Professor, Dpt. Political Sciences, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran.



## فرآیند عقلانی‌شدن دولت در ایران عصر مشروطه

امیر محمدی<sup>۱</sup> - کمال پولادی<sup>۲</sup> - مجید توسلی رکن‌آبادی<sup>۳</sup> - سید علیرضا ازغندی<sup>۴</sup>

### چکیده

این تحقیق در صدد آنست که دریابد فرآیند عقلانی‌شدن دولت در ایران عصر مشروطه چگونه رخ داده است. یکی از مهم‌ترین شروط در دسترسی به جامعه معقول در فلسفه سیاسی، عقلی‌شدن دولت و سیاست و یا فرآیند عقلانی‌شدن دولت در سه معناست. عقلی‌شدن جوهری، عقلی‌شدن ارادی و عقلی‌شدن بوروکراتیک و قانونی. دولت در ایران از هنگامی اهمیت عقلانی‌شدن را دریافت که جنبش مشروطه شکل گرفت، جنبشی که گسست در تاریخ ایران را رقم زد و فصل نوینی برای آن خلق کرد. اساساً سه مولفه اقتصادسیاسی مدرن، بوروکراسی قانونی و حقوق مدرن تحول عقلانی دولت را در ایران پدید آورده است. با آغاز این تحول است که دولت نخست در شکل لیبرال و ارادی پدیدار شد و سپس صورت‌های بوروکراتیک-قانونی و جوهری به خود گرفت. آنچه این مقاله می‌کوشد تا آن را دریابد این است که این تحول عقلانی‌شدن چگونه با وجود دولت استبدادی و حاکمیت مناسبات اجتماعی-اقتصادی ایران پیشاسرمایه داری رخ داده است. روش این تحقیق توصیفی تحلیلی بوده و بر آنست تا مبتنی بر آن به این پرسش پاسخ داده شود که مدرنیته شدن دولت در ایران چگونه آغاز و امتداد یافته است.

واژگان کلیدی: اقتصاد سیاسی سرمایه داری، عقل، عقلانیت، فرآیند عقلانی‌شدن، دولت مدرن.

۱. دانشجوی دکترای علوم سیاسی، گرایش اندیشه سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات، علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. نویسنده مسئول: (amir.mo1341@gmail.com)

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۳. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۴. استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

## ۱- مقدمه

عقلانی کردن سیاست و دولت از خواست‌های دیرین همه اندیشمندان و فیلسوفان سیاسی است (بشیریه، ۱۳۸۶: ۴۲). این خواست بدان معنی است که حوزه سیاست را می‌توان با توجه به ماهیت آن، یعنی قدرت و آمریت و اجبار، به سیاست معقول و قدرتی عقلانی مبدل ساخت. اما این امر دشواری‌ها و ابهامات بسیاری دارد که مهم‌ترین آنها چگونگی برقراری پیوند و آشتی است بین دولت، که ماهیتی اجبارآمیز دارد و عقل، که حوزه شناخت روابط ضروری و حقیقت است و از این رو ماهیتی غیر اجبارآمیز دارد. به بیان روشن‌تر، دولت و سیاست را چگونه از طریق ضوابط عقلانی می‌توان عقلانی ساخت؛ موضوعی که در اندیشه سیاسی، اساسی تلقی می‌شود.

ضوابط عقلانی مذکور سه نوع‌اند: جوهری، قراردادی، بوروکراتیک\_قانونی؛ در نوع اول که جوهری است، دولت و سیاست ایران براساس جواهر و مُثُل که در عالم مُثُل یا در خداوند یا در روح و ذهن انسان موجودند، عقلانی می‌گردد. این جواهر و مُثُل معقولات کلی (کلیات عینی) هستند که حصول به آنها در گروهی این شرط بنیادین است که از نشانه‌های فساد و تباهی یعنی پدیده‌های عینی اجتناب شود. لازمه این اجتناب نیز برای دولت و سیاست آن است که صرفاً در پی اجرای کمالات و فضایل جهان معقول باشد. به بیان کلی‌تر، دولت و سیاست و عالم معقولات یکی شوند.

مراد از نوع قراردادی آن است که قرارداد اجتماعی ضابطه عقلانی شدن دولت و سیاست است. ضابطه‌ای که دولت برحسب آن وضع طبیعی را به وضع مدنی تبدیل می‌سازد. به بیان کلی‌تر، وضعیت غیرعقلانی انسان را تغییر می‌دهد؛ یعنی انسان را که ناتوان از همزیستی در درون نظم اخلاقی مشترک است، در درون نظامی مدنی قرار می‌دهد. «نظمی که به معنای گذار از وضع انزوای فرد به وضعیت ارتباط و روابط جمعی است» (بشیریه، ۱۳۸۶: ۴۶). این تبدیل وضع طبیعی به وضع مدنی است که انسان‌ها را وامی‌دارد تا به حکم عقلی که از آن برخوردارند دست به خلق دستگاه دولت بزنند (Friend, 2004).

از عوامل اصلی این خلق، اقناع و تقاعد کامل جمعی است. حاصل این تحول بی‌سابقه قرارداد اجتماعی است. این قرارداد چون انعکاس تعقل جمعی است می‌تواند مبنای عقلانی شدن دولت قرار گیرد. بدین‌سان خلق و تأسیس شدن دولت با قرارداد اجتماعی و جامعه مدنی یعنی کوششی برای عقلانی شدن دولت.

از این رو، نوع سوم ضابطه عقلانی‌شدن<sup>۱</sup> دولت و سیاست ناظر بر ابزارگزینی عقلانی، یعنی عقلانی‌شدن ابزارهای رسیدن به اهداف انتخاب‌شده در دولت یا سیاست است؛ همان که عقلانیت ابزاری<sup>۲</sup> و نهادی<sup>۳</sup> شناخته می‌شود. دولت و سیاست با تأکید بر این عقلانیت<sup>۴</sup> است که می‌تواند بهترین ابزارهای دستیابی به اهداف را یافته و برای آن کارایی به ارمغان آورد (Corona. 2006: 3). این ابزارها هستند که در عمل ساختار بوروکراتیک را پدید می‌آورند. براساس این مقدمات، سؤال اصلی مقاله حاضر این است که فرآیند عقلانی‌شدن دولت و سیاست ایران (نظام سیاسی) که از نتایج اخذ تمدن غرب با تکیه بر مؤلفه‌های عقلانیت ارادی و عقلانیت بوروکراتیک- قانونی بوده چگونه صورت پذیرفته است. همچنین فرضیه مقاله مذکور بر این مسئله تأکید دارد که دولت و سیاست ایران در زمان پیدایش جنبش مشروطیت در مسیر عقلانیت در سه معنای ارادی، بوروکراتیک و قانونی و جوهری گام گذارده که زمینه‌های پیدایش آن اقتصاد سیاسی مدرن، بوروکراسی قانونی و حقوق مدرن بوده است.

نکته شایان ذکر آن است که برداشتی از دولت و سیاست در اینجا پذیرفته شده که نسبت عقل و دولت را ذاتی نمی‌داند و به جای دولت عقلانی از «دولت عقلانی‌شده» سخن می‌گوید. لذا این سؤال در ذهن ایجاد می‌شود که ضرورت فرآیند عقلانی‌شدن برای دولت و سیاست چیست و چرا شالوده دولت و سیاست باید عقلانی شود. در پرتو همین ضرورت است که صورت‌بندی‌های ارادی و غیرتکاملی در فرآیند عقلانی‌شدن دولت و سیاست توجیه می‌شود. ارادی بودن ماهیت عقلانی دولت و سیاست بدان معناست که عقلانی‌شدن دولت و سیاست دست‌یافتنی است و لازمه آن نیز دسترسی به الگوها و ضوابط عقلانی است که همان فرآیند عقلانی‌شدن دانسته می‌شود.

زمانی که بناست از دولت مشخصی خصلت‌یابی تاریخی شود، یعنی روشن سازیم چه ماهیت و صورت‌هایی دارد، نخست باید شاخص اصلی توسعه تاریخی آن دولت مشخص شود. برای این منظور، استفاده از تاریخ‌نگاری ضروری است؛ زیرا با تکیه بر آن است که می‌توان به تصاویری از واقعیات توسعه تاریخی آن جوامع دست‌یافت تا بر اساس آنها شکل و خصلت تاریخی دولت‌ها تحلیل شوند. لذا در اینجا درباره تاریخ‌نگاری مفهومی که نقطه عزیمت آن «شناخت مفهومی» است بحث می‌شود. در این بحث، به ایران

---

1. rationalizing  
2. instrumental rationality  
3. institutional rationality  
4. rationality

پیش‌اسرمایه‌داری توجه می‌شود که گسست و گذار تاریخی آن بر اساس نظریه عقلانی‌شدن وبر و هابرماس تحلیل می‌گردد. بنابراین، در این مقاله با نگاهی به نظریه‌های وبر و هابرماس، فرایند عقلانی‌شدن واکاویده شده است و رهیافت‌های آن نیز تفهیمی-انتقادی و مبتنی بر روش کیفی با محتوای توصیفی-تحلیلی هستند. همچنین مفاهیم بنیادی دیگری از قبیل عقل، عقلانیت، تاریخ‌نگاری مفهومی، گسست تاریخی و دولت مدرن و نسبت این دولت با عقلانیت به‌عنوان بخش‌هایی دیگر از این مقاله مورد بحث و فحص قرار گرفته است.

## ۲- مروری بر پیشینه و ادبیات تحقیق

- کتاب *از دولت اقتدار تا دولت عقل* یکی از تالیفات درخور توجه پولادی درباره معیارهای عقلانی‌شدن دولت‌ها در فلسفه‌سیاسی غرب است. در این کتاب، فلسفه‌سیاسی و خط تکاملی این معیارها در تاریخ اندیشه‌سیاسی مدرن، دقیق بررسی شده است. این معیارها از عقلانیت مبتنی بر حق آغاز و به عقلانیت ارادی منتهی می‌شود. توضیح خود این معیارها و سنخ عقلانیت دولت‌ها و چگونگی دگرگونی‌های آن محور اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد. در این کتاب فرآیند عقلانی‌شدن دولت به معنای برخورداری آن از نوع خاصی از عقلانیت یا ضابطه و الگوی عقلانی است که ریشه در وضعیت طبیعی یا اراده در اشکال گوناگون دارد.
- حسین امانیان در کتاب خود با عنوان *عقلانیت سیاسی در ایران* بر آن بوده است تا نشان دهد فرآیند عقلانی‌شدن دولت و سیاست ایران تحولی بوده که با انقلاب مشروطه آغاز شده است. این فرآیند در این کتاب همچون بستری دانسته شده است که هر زمان دولت و سیاست در آن ورود یابد، ناچار می‌شود آمریت و اجبار را که از وجوه اصلی ماهیت آن است با عرصه‌عمومی همراه سازد؛ عرصه‌ای که دولت و سیاست به‌واسطه آن ذهن خود را آماده می‌سازد تا از گفتگوی مبتنی بر عقل و آزادی نهراسد و درصدد باشد که از رشد آنها استمداد کند؛ یا به بیان کلی‌تر، ارزش ذاتی عقلانیت‌سیاسی را دریابد.
- کتاب *نظریه کنش ارتباطی* هابرماس از آن‌رو ارزشمند است که مؤلف توانسته بدون توجه به پیش‌فرض‌های ذهن‌باورانه و فردانگارانۀ فلسفه‌سیاسی مدرن، مفهوم عقلانیت‌سیاسی را پردازش کند. ثانیاً این نکته را بیان کند که فرآیند

عقلانی‌شدن دولت و سیاست وابسته به جامعه و تبدیل آن به جامعگی است. مراد از «جامعگی» در این کتاب، مدرنیزه شدن جامعه است. یکی از مهم‌ترین کانون‌های این مدرنیزه‌شدن مفهوم «زیست‌جهان» است که همراه با «عقلانیت ارتباطی»، دولت و سیاست را می‌توانند عقلانی سازند. زیست‌جهان از طریق خاصیت استعلایی که از آن برخوردار است و عقلانیت ارتباطی با ایجاد وحدت درونی فرد با عرصه‌عمومی در قالب عمل تفهمی است. براین‌اساس، «عقلانیت سیاسی مبتنی است بر معقول‌سازی دولت و سیاست از طریق گذراندن آنها از درون ساخت عمومی «عرصه‌عمومی» (هابرماس، ۱۳۹۴).

- هدف اصلی حسین بشیریه در کتاب *عقل در سیاست* آن بوده است که نشان دهد فرآیند عقلانی‌شدن دولت و سیاست دغدغه همیشگی فلسفه‌سیاسی غرب بوده است. فلسفه مزبور در این باره توانسته بهترین نظریه‌ها را ارائه کند. این نظریه‌ها فرآیند عقلانی‌شدن را معقول‌سازی دولت و سیاست می‌دانند که طریق چنین فرآیندی، برای تحقق این معقول‌سازی، اتصال دادن دولت و سیاست به الگوها و ضوابط عقلانی است؛ ضوابطی که تحت عنوان عقلانیت جوهری، عقلانیت ارادی، عقلانیت بوروکراتیک و عقلانیت عمومی (جمعی) در فلسفه‌سیاسی مدرن مطرح شده‌اند.

همچنین عقلانیت عمومی چون ناظر بر فرآیند عمومی و گسترش شبکه ارتباطات ذهنی و استدلالی یعنی حوزه‌عمومی است، برتری و اصالت بیشتری را به خود اختصاص داده است.

با توجه به یافته‌های پیشین، فرآیند عقلانی‌شدن، زمانی برای دولت و سیاست ایران رخ داد که اخذ نتایج تمدن غرب در تاریخ ایران مبدل به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر شد. پیامد این ضرورت بود که تاریخ ایران را وارد فصل و عصر جدید تاریخی کرد و فرآیند عقلانی‌شدن دولت و سیاست ایران را به شکل ارادی و لیبرالی جریان بخشید. این فرآیند ثابت نماند و در عصر پهلوی‌ها به عقلانیت بوروکراتیک-قانونی مبدل شد؛ عقلانیتی که جنبه بوروکراتیک آن در شرایط کنونی خلع و وجه جوهری آن به‌مثابه عقلانیت سنت‌ها در حال اوج‌گیری است.

### ۳- چارچوب مفهومی و نظری

ضروری است برای تحلیل فرایند عقلانی‌شدن دولت و سیاست ایران در تاریخ معاصر به مفاهیمی خاص همچون عقل<sup>۱</sup>، عقلانیت و تاریخ‌نگاری نوین (مفهومی) متوسل شویم. همچنین برای توصیف و تحلیل خود از این فرایند لازم است از نظریه‌های عقلانی‌شدن وبر و هابرماس بهره‌گیریم.

#### ۳-۱- عقل

از وجوه اصلی جوهر انسان که عقل‌گرایان آن را در عالی‌ترین مرتبه در مقایسه با سایر جنبه‌های جوهر انسان قرار می‌دهند قوه عقلی است. «عالی‌ترین قوای روحی انسان نیروی عقل است که در بالاترین مدارج قدر و شرف قرار دارد» (داودی، ۱۳۴۹: ۳۳). به سخن دیگر عالی‌ترین مدارج حیات، تولید فضیلت انسانی برای روح انسانی و اشرف لذایذ در گروهی عقل است. در این راستا لازم است اشاره کوتاهی هم به مبنای کیهان‌شناختی «عقل» داشته باشیم. این مبنا عنصر لوگوس است که در شکل نظم جهانی فرمان می‌راند. لوگوس همان عقل جهانی و یا قانون کلی (فراگیر) است که در درون همه‌ی اشیا و امور به‌سرمی‌برد و نظم و وحدت آنها را برقرار می‌سازد. این نظم و وحدت همان نظم و وحدت اضداد است. بدین‌سان عقل جهانی و لوگوس یکی است که اصول و قوانین کلی، عام، لایتغیر و ثابت را در خود جمع دارد و «عقل انسانی لحظه و نقطه‌ای در آن است» (خراسانی، ۱۳۸۷: ۲۳۴). عقلی که به آن نوئوس گفته می‌شود و تعقل و آگاهی را به انسان اعطا می‌کند. در نزد حکمای یونانی از این عقل به‌عنوان عقل یونانی و یا طبیعی یاد شده است. این عقل با فرارسیدن سده‌های میانه، برتری نظری و مفهومی خود را از دست داد و در مراتب معرفتی در ذیل مقولات وحی و ایمان قرار گرفت و پذیرفت که اقتدار الهی بر آن حکم راند. «اقتداری که ناشی از اراده‌ی تغییرناپذیر خداوند بود که برحسب نقشه‌ی آن، عقل را نرسد که منکر آن شود» (فروغی، ۱۳۸۷: ۸۵).

این تصور رایج از عقل که خداوند بر فراز آن بود، پس از ظهور اجتناب‌ناپذیر تاریخی مدرنیته به‌عنوان تجربه‌ای تاریخی و یا دورانی از تاریخ که ریشه در عصر رنسانس و شاخه‌های اصلی آن یعنی سه جریان اومانیسیم، اصلاح دینی و انقلاب علمی داشت، مبدل به تصویری شد که انسان بر فراز آن قرار گیرد. این قرار گرفتن بر فراز، که با خود

1. reason

حاکمیت خرد انسانی را در برداشت به معنای آن بود که انسان دارای مقام سوژه است و می‌تواند دارای عقل فردی و خودبنیاد باشد. با اتکای به این عقل نه تنها به دلخواه سرنوشت خود را در تاریخ رقم می‌زند بلکه به حکم آن نیز تسلط خود را بر جامعه و جهان حاکم می‌سازد. به‌طور کلی عقل سوژه محور، نفس بالذاته (یکپارچه) است. یعنی در آن اجزای برتر (عقلی) و فروتر (حستی) نیست و «وحدتی بخش‌ناپذیر است با ویژگی قوه‌ی فاهمه‌ی ناب» (تیلور، ۱۳۸۶: ۴۲). موضوع کشف عقل، امور بسائط است. «اموری که بسیار روشن و متمایز هستند» (فروغی، ۱۳۸۷: ۱۲۷). ابزار عقل برای کشف منطق عملی و یا علم به طرق عملی است. این منطق عملی قواعد اداره عقل‌اند که دو قسمت‌اند: قاعده تحلیلی و قاعده استنتاجی. قاعده تحلیلی همان عمل تحلیل عقل (آنالیز) است و قاعده استنتاجی عمل ترکیب (سنتز) آن. این دو قاعده برای عقل به مثابه دو شیوه حصول به یقین و حتمیت‌اند. به این معنی که قاعده تحلیلی به طبایع (ماهیت‌های) بسیط امور مادی و عقلی صرفاً به‌عنوان اولیات امورات مشترک مادی و عقلی حکم می‌کند و قاعده استنتاجی به نسبت‌ها و روابط ضروری که بدان اولیات حاکم‌اند.

عقل بدین طریق است که می‌تواند فارغ از «هرگونه تقیدی به متن هستی، سنت، زبان و تاریخ، علم را پدید آورد» (بشیریه، ۱۳۸۶: ۹). «ذهنیت و نگرش انسان را از بند جزم‌ها، بت‌های ذهنی و مراجع اقتدارات کهن رهایی بخشد» (ازغندی، ۱۳۸۵: ۶۲). و به‌جای اجبارهای متعبدانه و مقلدانه، شناسایی و معرفت علمی را به‌بار آورد. معرفتی که قابل انتقال به ذهن و قابل واریسی در ذهن باشد و بتواند خصوصیت عینی اوضاع و احوال را جدا از تشبیهات و مجازها عیان و نمودار سازد. عقلی که چنین کند عقل مدرن است. عقلی که می‌تواند به خود به‌عنوان سوژه خودآیین بنگرد و آزادی خودآگاهانه را جستجو کند.

### ۳-۲- عقلانیت

نکته بایسته توجه در موضوع عقلانیت نسبت مستقیم آن با دانش است، چنانکه حتی می‌توان مدعی شد عقلانیت و دانش به‌واسطه هم بازشناخته می‌شوند. به‌طور کلی، محتوای دانش را ساختار گزاره‌ای تشکیل می‌دهد. ساختاری که دانش برحسب آن می‌تواند گفتار و عمل خود را به تولید شناخت تبدیل سازد. لذا این تولید شناخت صاحبان و دارندگانی دارد، یعنی فاعلانی که می‌دانند این تولید را چگونه به‌کارگیرند. نقطه پیوست دانش و عقلانیت فاعلان‌اند؛ زیرا «عقلانیت کمتر با دراختیارداشتن دانش و



بیشتر با این نکته سروکار دارد که فاعلان در مقام عمل و گفتار چگونه دانش را کسب می‌کنند و به کار می‌گیرند» (هابرماس، ۱۳۸۵: ۴۶). براساس این تصور است که نخست باید به سراغ فاعلان دانش و کنش‌های گفتاری و عملی در توصیف عقلانیت رفت؛ بدین معنی که عقلانیت از طریق کنش‌های فاعلان دانش در جهان عینی قابل شناخت می‌شود. این کنش‌ها دو نوع‌اند: بازنمود نمادی-زبانی و بازنمود غیرزبانی.

مراد از بازنمود نخست، کنش گفتاری است که عقلانیت در آن به شکل صدق گفتار است که دو عنصر نقد و برهان ابعاد آن هستند. منظور از بازنمود غیرزبانی کنش غایت‌مند (هدفمند) است که اولاً صورت عملی دارد، ثانیاً احتجاجی و ابزاری است و مقصود آن تسلط بر جهان است. از این‌رو، مقوله عقلانیت بر صدق گفتار و کردار عقلانی تکیه دارد.

تحلیل مسئله عقلانیت را نخستین‌بار فلسفه برعهده گرفت و مبدع مفاهیم نظری آن شد؛ یعنی معرفتی را برای شناخت جهان در اختیار فلسفه قرار داد؛ معرفتی که در نتیجه آن حقیقت هر آنچه هست، به دست آید. به‌طور کلی، این عقلانیت بود که با کمک به فلسفه برای یافتن مفاهیم موجب خلق روش عقلانی برای آن شد. تحولی بی‌سابقه که موجب شد تا برای نخستین‌بار به‌واسطه یونانیان، اصول عقلی کشف و وضع شوند. به بیان کلی‌تر، این یونانیان بودند که عقل‌گرایی را در جامعه بشری وسعت بخشیدند. آنان با فلسفه نشان دادند که عقلانیت نوعی توانایی و قوه نظری است که مبتنی بر «کلام یا بیان منظم و روشن می‌باشد» (فرهادپور، ۱۳۸۶: ۹۲). به‌سخن دیگر، عقلانیت فهم نظری است که در چارچوب آن دانش، روشن، متمایز و مرتب می‌گردد؛ یعنی به ضرورت‌هایی که در جهان واقع به‌سر می‌برند و حقایق امور و اشیاء از آنها ناشی می‌شوند، نائل می‌گردد. افزون‌بر آن، عقلانیت می‌تواند عقل و نیروی آن را که به‌صورت انتزاعی و تجربیدی است، مبدل بر عنصری معقول سازد. این به‌معنی آن است که عقلانیت جدا از هر تعهدی این توان را دارد که عقل را به مهلکه تجربه و حس کشانده و در آنجا با روابط ضروری یعنی حقایق مواجه سازد و بدان شکل مادی و عینی دهد.

### ۳-۳- نظریه عقلانی‌شدن و بر

بررسی‌های وبر در زمینه تاریخ، جامعه و سیاست با تأکید بر نظریه عقلانی‌شدن و رهیافت تفهیمی بوده است. زیرا در نزد وی از این طریق می‌توان مدرنیته شدن جامعه را تحلیل کرد. جامعه‌گی را به‌عنوان اصطلاح، هابرماس به‌کار گرفته و مراد وی از آن این است که جوامع به‌طور کلی در مسیر بازگشت‌ناپذیری از فرآیند افسون‌زدایی قرار دارند.

در نزد وبر این وضعیت از قانونمندی‌های عام تاریخی است که «برطبق آن عقلانی شدن جامعه و سیاست و اقتصاد رخ می‌دهد.» (وبر، ۱۳۸۹: ۵۳). او همچنین مطرح می‌سازد که «روند عقلانی شدن از نتایج توالی واحد و جهانشمول به معنای تک‌عاملی نیست بلکه چندعاملی است. به‌واقع چندین متغیر در ایجاد و ساخت آن از نقش برخوردارند.» (وبر، ۱۳۸۹: ۵۶). همچنین وی نشان می‌دهد که میان پدیده عقلانی‌شدن و منافع مادی نظام‌های سیاسی و اقتصادی همبستگی درونی وجود دارد. به‌واقع از عوامل عمده در عقلانی عمل کردن عامل منافع است. به بیان دیگر منافع و عقلانیت چونان دو روی یک سکه‌اند. مهم‌ترین روشی که وبر برای شناخت و بررسی عقلانی‌شدن به‌عنوان پدیده تاریخی-اجتماعی به کار برده است «ساختن نمونه‌ای برین یا بهین و یا گونه‌ای الگوی آرمانی از آن می‌باشد. این الگو البته چیزی است انتزاعی و می‌تواند عیناً در واقعیت وجود نداشته باشد، اما به‌عنوان ابزاری سودمند توانسته وی را در شناخت پدیده‌های مورد بررسی خویش یاری دهد.» (وبر، ۱۳۸۸: ۴).

با اتکا بر چنین روشی است که وبر می‌کوشد تا عقلانیت را به‌مثابه کنشی اجتماعی در زمره عقلانیت‌ابزاری یا نهادی قرار دهد. «وبر با مبادرت به فهم تفسیری کنش اجتماعی درصدد آن است که به تبیین علی کنش عقلانی‌شدن بپردازد.» (کرایب، ۱۳۸۲). هم‌چنین وبر به عمل عقلانی نیز اعتقاد دارد و تعریف وی از آن دو نوع از عمل است: «هدفمند و ارزشمدار. او همچنین نوعی تقسیم‌بندی دووجهی دیگر هم-عقلانیت صوری و عقلانیت جوهری- نیز عرضه کرده است که این تقسیم‌بندی کلیت آن قبلی را ندارد.» (لسناف، ۱۳۸۹: ۲۱).

در نزد وی عمل عقلانی هدفدار از آن «اعمالی است که عمل به‌عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف انتخاب می‌شود، اما عمل ارزشمدار عملی است که اعتقاد به ارزش مطلق آن عمل بدون اعتنا به عواقب آن به ما القا و تحمیل می‌کند، حال بنابه دلایل اخلاقی، زیبایی‌شناختی یا مذهبی، یا بنابه احساس وظیفه یا علائق شخصی یا هر چیز دیگر» (لسناف، ۱۳۸۹: ۲۲).

اما نظریه عقلانی‌شدن منحصر به عمل نمی‌شود بلکه مفهوم «درجات عقلانیت» را نیز در بر می‌گیرد» (لسناف، ۱۳۸۹: ۲۴). هنگامی که از درجات عقلانیت بحث به‌میان می‌آید منظور نظام‌های فکری برخاسته از عقلانی‌شدن است. به‌واقع عقلانی‌شدن به مقوله عمل منحصر نمی‌شود. یعنی عامل تفکر نیز به‌عنوان نظام فکری در معنا بخشیدن

به آن از نقشی می‌برم برخوردار است. مفهوم عقلانی کردن نزد وبر نه تنها اشکال و صورت‌های مختلف عمل، بلکه نظام‌های تفکر را نیز دربر می‌گیرد، یعنی عقلانیت نظری را هم در کنار عقلانیت عملی نشان می‌دهد (لسناف، ۱۳۸۹: ۲۴).

نظریه عقلانی‌شدن وبر از آن‌رو ضرورت دارد که در چارچوب آن می‌توان نشان داد که چگونه ساخت دولت مدرن مطلقه به‌عنوان یکی از تجلیات بارز عقلانیت نهادی پدیدار شده و در صحنه سیاست ایران ورود یافته و به ایفای نقش تاریخی خود در تاریخ معاصر ایران یعنی دوران شکل‌گیری تجدیدگرایی پرداخته است.

### ۳-۴- نظریه عقلانی‌شدن هابرماس

هابرماس یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان نظریه انتقادی است. وی به‌عنوان یکی از بازماندگان سنت مکتب فرانکفورت عقلانیت را حائز دو وجه می‌داند. «یک وجه منفی که عبارت است از پیشرفت عقلانیت ابزاری به شکل سلطه بوروکراسی و تکنولوژی و سرمایه‌داری معاصر. وجه دیگر عقلانی‌شدن افسون‌زدایی از جهان (از جمله قدرت) یا به‌سختی دیگر پیشرفت علم مدرن است» (پولادی، ۱۳۹۲: ۵۲).

وی برآن بود تا با استفاده از نظریه عقلانی‌شدن صورت‌بندی تازه‌ای از نیروی محوری حرکت تاریخ ارائه دهد. بدان‌معناکه تاریخ روند عقلانی را پدیدار می‌سازد. روندی که جنبه منفی آن عقلانیت ابزاری یا نهادی است که می‌تواند در مسیر پیشرفت مناسبات تعاملی یعنی عقلانیت تفاهمی سوق پیدا کند. هابرماس برای توضیح پیدایش روند عقلانی‌شدن و نحوه عملکرد آن از مبانی معرفت‌شناختی استفاده به‌عمل آورده است. معرفت‌شناختی که نگاهی انتقادی به تاریخ دارد و «بر چند ویژگی سلبی و ایجابی مجهز است.» (شفیعی، ۱۳۸۹: ۲۱). به‌بیان کلی‌تر در نزد وی شناخت تاریخ تنها از طریق تجربه حاصل نمی‌شود بلکه مقولات و مفاهیم هستند که به‌نحوپیشینی (پیش از اقدام تجربه)، این فرآیند شناخت را تعیین می‌کنند. ازاین‌رو لازم است تا برای نشان دادن تصاویر درست از روند تاریخ ایران و عقلانی‌شدن آن از تاریخ‌نگاری مفهومی استفاده به‌عمل آورد. «شناخت تاریخی کمتر از فلسفه یا تئوری اجتماعی- مفهومی نیست.» (ولی، ۱۳۸۰: ۱۴).

این مفهومی بودن تاریخ است که می‌تواند بیانگر نحوه گسست تاریخی در هر جامعه برای آغاز مدرنیته به‌عنوان فصلی نوین باشد. مدرنیته که منطق یک‌جهان‌نگری نوین است (باربیه، ۱۳۸۳: ۳۹۱).

## ۳-۵- تاریخ‌نگاری مفهومی

تاریخ‌نگاری نوین می‌کوشد با استفاده گسترده از مستندات تاریخی، صورت‌بندی‌های تاریخی و تحولات مترتب بر آنها عیان و مستدل گردد. در واقع، این تاریخ‌نگاری دارای توان تحلیلی و تبیینی در واری و واقعیات توسعه تاریخی مربوط به هر کشور و جامعه است. به بیان کلی‌تر تاریخ‌نگاری مفهومی ناظر بر اصولی نظری و مفهومی است که می‌تواند مبنای نظریه‌های سیاست‌بنیاد باشد. نظریه‌هایی که بر آن‌اند تا واقعیت‌های توسعه تاریخی و ابعاد آن را براساس قوانین عامّ تکامل و قواعد حاکم بر تنظیم روابط سیاسی روشن و برملا سازند. باتوجه به این توصیفات است که می‌توان مدعی شد تاریخ‌نگاری مفهومی چارچوبی تئوریک است و دو هدف را مدنظر دارد؛ نخست شناخت ماهیت و منطق توسعه تاریخی کشورها و بعد تحلیل صورت‌بندی‌های تاریخی حاکم بر آنها. در مفهومی وسیع‌تر، این شناخت بازنمود و احیای واقعیت در گفتمان است. گفتمانی که بتواند جوهره گذشته جوامع را توصیف کند. این تاریخ‌نگاری در تحلیل رویدادهای تاریخی به‌جای وقایع‌نگاری مدرسی (تاریخ‌نگاری سنتی) از پیوند دقیق تئوری و تاریخ استفاده می‌کند. از همین‌رو در نوشته‌های تاریخی به تاریخ‌نگاری نوین مصطلح است و بر آن است تا برای توصیف جوهره گذشته جوامع دوره‌بندی‌های تاریخی را هدف قرار دهد. این تاریخ‌نگاری تصورش از فاکت‌های تاریخی داده عینی نیست بلکه ساختارهای استدلالی یا برهان تئوریک است. براساس این برداشت است که می‌توان برای ایران تعریف مفهومی پیشاسرمایه‌داری قائل شد. تعریفی که در قالب آن می‌توان پی‌برد که کلیت اجتماعی واقعی ایران که ناظر بر جوهره آن است «فئودالی، آسیایی، موروثی و سنتی است» (ولی، ۱۳۸۰: ۷). از این‌رو، براساس این استفاده می‌بایست توسعه تاریخی ایران را پیش از گسست و گذار تاریخی آن یعنی وقوع انقلاب مشروطه مبتنی بر مفهوم ایران پیشاسرمایه‌داری دانست. مفهوم ایران پیشاسرمایه‌داری، که در نوشته‌های تاریخی نوین به‌کار رفته است حاکی از یک کلیت اجتماعی واقعی است که به‌طور مستمر در گذشته وجود داشته و به‌مرور زمان به اشکال مختلف درآمده که گویای نوعیت ذات یگانه آن است (ولی، ۱۳۸۰: ۷). این کلیت اجتماعی بر تعاریف مفهومی ایران پیشاسرمایه‌داری تأکید دارد که ناظر بر دو تعریف از جامعه ایران یعنی آسیایی و فئودالی است. مفاهیمی که وقوع انقلاب مشروطه آنها را دچار تحول بنیادین ساخت. بدان‌معنا که مفهوم مناسبات سرمایه‌داری به‌تدریج به کانون توسعه‌تاریخی ایران بدل گشت.

### ۲-۶- مقولات مدرن و گسست

مقوله مدرن دلالت بر مدرن بودن یا مدرنیته دارد. لازم است به این نکته اشاره شود که قبل از پدید آمدن واژه مدرنیته در قرن نوزدهم، نخست واژگان مدرنیست و مدرنیزه در سده هجدهم به وجود آمدند. در مدرنیته سه خاصیت موجود است؛ مقیاس، توازن و تعادل و زمان. به خاطر همین «مدرن بودن به معنای نو و تازه بودن است؛ ولی با در نظر گرفتن مقیاس زمان یعنی هم‌عصر بودن؛ و با آگاهی یعنی در تعادل بودن نسبت به زمانه خویش» (جهانبگلو، ۱۳۸۳: ۱۸).

بر اساس این تعریف از مدرن بودن و وجوه متعین شده در آن است که می‌توان مدرنیته را مساوی با سنت گسست قرار داد. به بیان دیگر، مدرنیته سرنوشتی است که نسبت آن با انسان‌ها اجتناب‌ناپذیر بوده و بنیاد آن با عنصر گسست عجین است؛ گسستی که دائم و پیوسته، در قالب رویدادی هستی‌شناختی، رابطه میان انسان و جهان و انسان و انسان را تغییر می‌دهد. «براین اساس است که بالاندیه مدعی می‌شود مدرنیته عدم قطعیت و تعیین‌ناپذیری است» (جهانبگلو، ۱۳۸۳: ۱۸). به بیان کلی‌تر مدرنیته می‌تواند همواره چهره جدیدی از خود به نمایش گذارد و آدم‌ها را وادارد تا با عناصر بازمانده از زندگی پیشامدرن بجنگند.

### ۴- بحث نظری درباره نسبت عقلانیت و دولت مدرن

به‌طور کلی سه دریافت در این‌باره مطرح است. بحث نخست مربوط به افلاطون است که آن‌را تفسیر سنتی قلمداد می‌کند و عقلانی‌کردن دولت در نزد وی عمل بر طبق نظام طبیعت است. افلاطون لازمه عمل عقلانی‌کردن را برای دولت یا مطابق بودن آن‌را با عقلانیت وابسته به دسترسی آن به کلیات معقول یعنی جواهر و مُثُل می‌داند.

دریافت دوم از عقلانی‌بودن دولت مربوط به نظم طبیعت است؛ بدان‌معنا که آنچه دولت را عقلانی می‌سازد، انسان‌ها و قدرت آنها برای عبور و گذر از وضعیت طبیعی به وضعیت مدنی است. به بیان کلی‌تر عقلانیت دولت پایه در قرارداد اجتماعی دارد. اما دریافت سوم معطوف به اراده عقلانی است؛ بدین‌معنا که دولت برخوردار از اراده عقلانی که دولتی خودآیین است دولت عقلانی است؛ تفسیری که هگل از دولت عقلانی دارد.

به‌طور کلی آنچه لازم است در مورد عقلانی‌بودن دولت مدرن بدان اشاره داشت وجود دو عنصر حاکمیت و مصلحت دولت است. حاکمیت چنانکه ژان بُدن بیان می‌کند «قدرت شکوهمند» است. این قدرت «عالی‌ترین، مطلق‌ترین و دائمی‌ترین قدرت حاکم

بر شهروندان و اتباع یک کشور است» (وینسنت، ۱۳۷۶: ۸۸). اما اگر این حاکمیت معطوف به عقلانیت است بدان جهت است که می‌تواند برای دولت مدرن امکان وضع و اجرای قانون را ایجاد کند. «اساسی‌ترین و مهم‌ترین نشانه حاکمیت همان قدرت وضع قانون و ایجاد قابلیت برای اجرای آن است» (وینسنت، ۱۳۷۶: ۸۸). خود این امر بیانگر آن است که دولت مدرن چگونه دارای یکی از مهم‌ترین مختصات عقلانیت و یا صورت عقلانی یعنی مقوله قانون است.

اندیشه مصلحت‌دولت در ایتالیای قرن شانزدهم پدیدار شد و در فرانسه به گسترش اعلائی خود دست یافت. منشأ نظری آن نظریه حاکمیت الهی حکومت است. علاقه به این اندیشه از زمانی افزایش پیدا کرد که ماکیاول رساله شهریار خود را انتشار داد. ماکیاول دولت را بقا و ماندن در قدرت تعریف می‌کرد. بحث بنیادی در مفهوم بقا بود؛ بدان معنا که شهریار که در نظر ماکیاول کل دولت بود می‌بایست برای حفظ بقای آن، اقدامات مصلحت‌آمیزی اتخاذ کند. به‌واقع، عنصر مصلحت یکی از بنیادهای دولت بود.

در رابطه با مفهوم مصلحت دولت سه روایت وجود دارد. روایت نخست که مصلحت دولت را توانایی مادی محاسبه دولت تلقی می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۱۴). مراد از این توانایی صرفاً نفع‌طلبی یا کاربرد عقلانیت حاکم بر رابطه وسیله و هدف است. روایت دوم عنصر مصلحت را به نیرو و انگیزه‌های غریزی نسبت می‌دهد. در این روایت از غرایز انسانی مهم‌ترین آن صیانت‌نفس است. حراست از نفس مجموعه انسان‌ها نیز کاملاً در گروی مصلحت‌دولت قرار دارد؛ زیرا در پرتو چنین مصلحتی است که دولت به رفاه و سلامتی کامل می‌رسد؛ آنچه می‌بایست عقلانی‌رفتار کردن دولت پنداشت.

روایت سوم مصلحت‌دولت را بر پایه ماهیت و غایات مذهبی تعریف می‌کند. به بیانی مصلحت‌دولت جدا از مذهب، اساساً فاقد معناست. در این تصور و دیدگاه غایت‌نهایی از دولت بقا و سلامت آن نیست بلکه سازگاری و انطباق آن بر اخلاق و دین است. آنچه لازم است در این مورد بدان اشاره کرد آن است که در زمانی این شکل از مصلحت‌دولت ممکن خواهد شد که پادشاه یا شهریار برگزیده خداوند محسوب شود. بنابراین فردی که خداوند وی را برگزیده است همان مصلحت کل جامعه است که چون چنین است پس عین عقلانیت است.

از این‌رو، دولت مدرن در پرتو دو عنصر حاکمیت‌مطلقه و مصلحت‌دولت ناچار از عقلانی بودن است.

## ۵- دولت مدرن مطلقه و گسست تاریخی

به‌طور کلی تبدیل قدرت سیاسی در چارچوب یک انقلاب به‌نحویکه در آن قدرت شکل خودکامه را از دست داده و قید به قانون پیدا کند، بنیاد شکل‌گیری ساخت دولت‌مدرن مطلقه است. این روند یک قانونمندی عام تاریخی است که زمانی به‌منصه‌ظهور می‌رسد که دولتِ کشوری از لحاظ تاریخی و به‌ویژه سیاسی در مسیر تمرکزگرایی و به تعبیر ماکس وبر دارای سلطه بر وسایل اداری و نظامی شود. دقیقاً در چنین اوضاعی است که گسست و گذار تاریخی آشکار و شدنی خواهد شد. به‌بیان کلی- تر پدیدارشدن گسست و شکاف تاریخی در گرو پیدایش ساخت دولت‌مدرن مطلقه است. البته همانطور که بیان کردیم آنچه از این تحول نصیب دولت می‌شود قانونمداری است. اما این قانونمداری حاکی از آمریت قانونی نیست بلکه مبتنی بر نظام حقوقی است. نظامی که معطوف به نهادینگی حقوق مدنی است. برحسب این ویژگی است که گفته می‌شود دولت مدرن مطلقه و گسست تاریخی برخاسته از آن، حاکمیت عقلانی را در تاریخ سیاسی هر کشوری با این وجوه به‌همراه می‌آورد، که قدرت حکومت بر چه پایه‌ای استوار باشد، زمامداران چگونه باید انتخاب شوند، زمامداران چگونه باید حکومت کنند و چگونه قدرت زمامداران باید محدود شود. مطابق با این موارد است که می‌توان گفت مبانی از قبیل حاکمیت ملی (قدرت حکومت) انتخابات (انتخاب زمامداران)، تفکیک قوا (ترتیب حکومت زمامدار) و حقوق ملت (محدود شدن حکومت)، حاصل پیوند دو نیروی سیاسی و تاریخی معین دولت‌مدرن مطلقه و گذار تاریخی است.

## ۶- تحلیلی بر گسست و تجزیه تاریخی ایران پیشاسرمایه‌داری

شکل قرون وسطایی صورت‌بندی اجتماعی ایران از زمان انقراض سلسله صفویه تا زمان تأسیس سلسله قاجاریه ثابت باقی‌ماند. این صورت‌بندی از زمانی که قاجارها به قدرت رسیدند تحوّل تدریجی یافت. شایان ذکر است که منشأ این تحول، اروپاییان و وجوه تولید، یعنی شیوه‌های تولید بودند. اروپاییان موجب شدند چارچوب روابط اجتماعی و سیاسی صورت‌بندی اجتماعی ایران در آستانه وابستگی به غرب قرار گیرد؛ بدان‌معناکه ساختار اقتصادی صورت‌بندی اجتماعی ایران که مبتنی بر وجوه تولید شبانکارگی، دهقانی و خرده‌کالایی بود، به‌تدریج به استحاله‌ای گریزناپذیر، گرفتار و آماده پذیرش سرمایه‌داری شد.

تا آن زمان سابقه نداشت صورت‌بندی اجتماعی ایران چنین در مرحله تغییر جدی که باید به آن مرحله دوران‌ساز گفته شود، قرار گیرد. به بیان دقیق‌تر صورت‌بندی اجتماعی ایران دچار تجزیه تاریخی شد. آنچه این تجزیه را متمایز می‌ساخت اثر تاریخی خاص آن بود. منظور از این اثر شکل‌گیری و وقوع گسست تاریخی ایران در آن زمان است. «از نتایج ورود تاریخ ایران به دوران گسست تاریخی، ورود آن به عصر جدید یعنی فصل نوین تاریخی می‌باشد» (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۷۴).

شکل و عملکرد این تحول، انقلاب مشروطه بود که توانست خصوصیت تاریخ ایران را تغییر دهد و آن را با مقتضیات توسعه سرمایه‌داری سازگار سازد. سرچشمه این رویداد بی-سابقه آنچنانکه گفته شد، غرب بود که در سده نوزدهم به صورت تدریجی در کشور نفوذ یافته بود. ایران قبل از آنکه در آستانه انقلاب مشروطه قرار گیرد، به لحاظ ساختارسیاسی، استبدادی و دارای ستون‌پایه‌های خاص قدرت بود که با تکیه بر آنها خود را تحکیم می‌بخشید. چنین ستون‌پایه‌هایی سلسله‌مراتب شدید، نیروهای نظامی و سرکوب، شیوه تولید و تسلط بر اراضی بودند. ستون‌پایه‌هایی که حکومت‌های قبل از قاجاریه هیچ‌کدام از آن بری نبودند؛ یعنی در واقع همگی به لحاظ ماهوی ناظر بر استبداد و از نظر شکلی یا اسمی سلطنت مطلقه محسوب می‌شدند (رهبری، ۱۳۹۱: ۲۱).

حکومت‌هایی که شخصی و مطلقه بودن قدرت، رعیت‌پروری، تفرقه‌افکنی، ستیزه‌گری، انحصارطلبی، ارادت‌سالاری، انتساب‌محوری، رابطه‌مداری، سرکوب‌گری لیاقت‌ها، عدم نهادینگی قدرت سیاسی، نبود گردش نخبگان، غیرعقلانی و احساسی بودن تصمیمات سیاسی از ویژگی‌های بنیادین آنها شمرده می‌شد.

پس از جنبش مشروطه ویژگی‌های مذکور تکانه‌هایی جدی یافتند؛ بدان معنای پایداری چشمگیر و قوت نسبی آنها در مرحله گذار تاریخی قرار گرفت. مرحله‌ای که آستانه ورود دولت و سیاست ایران به روند جدید، یعنی «عقلانی‌شدن» بود.

#### ۶-۱- انقلاب مشروطه سرآغازی بر فرآیند عقلانی‌شدن دولت و سیاست ایران

استبداد پادشاهان قاجار سخت‌دودیت بود؛ زیرا جوهر قدرت و اقتدار آنها را یک دیوان‌سالاری ضعیف و قشونی که رؤسای قبایل، رهبری آن را در دست داشتند، تشکیل می‌داد. جوهر این قدرت با آنکه ساخت قدرت پادشاهان قاجار را به صورت استبدادی حفظ می‌کرد، شیوه اعمال قدرت آنان را منحصر به پایتخت کشور می‌ساخت. قاجارها برای حفظ این حالت از دو شیوه استفاده می‌کردند:



الف) بر حمایت اعیان و متنفذان محلی تکیه می‌کردند تا در سایه اقتدار و نفوذ آنان به تمشیت امور رعایا بپردازند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۷۱).

ب) ستیزهای غیرطبقاتی و تقسیم‌بندی‌های اجتماعی و افقی را دامن می‌زدند تا با تکیه بر شکاف‌های متعدد یعنی فرقوی، منطقه‌ای، نژادی، ایلی و طایفه‌ای بتوانند از احتضار حکومت جلوگیری کنند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۷۱).

بدین‌سان «دولت قاجار به جای هدایت و نفوذ در جامعه، بر فراز آن معلق بود» (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۷۱).

این فراز را جنبش مشروطه در سال ۱۹۰۵ با شرکت وسیع توده‌ها در تظاهرات و بست‌نشینی‌ها در تهران تکان داد. در نتیجه این وقایع بود که نخست‌وزیر و حاکم تهران کنار رفته، کارمندان خارجی از پست‌های دولتی اخراج شده و مردم توانستند برای برقراری قانون و عدالت خواستار عدالت‌خانه شوند. آنچه این جنبش را از حیث نظری به جریان انداخت، رشد بورژوازی شهری، رشد تجارت خارجی، «ضعف دولت ایران در مقابل قدرت‌های بین‌المللی، اعمال قراردادهای بازرگانی نابرابر، تشدید گروه‌بندی‌های دیوانی، تخصصی‌شدن تولید و صدور مواد خام، به‌کارگیری وسایل جدید ارتباطی مانند تلگراف، میزان بالای تورم، انباشت وام‌های خارجی، رقابت دولت‌های انگلیس و روسیه» و ایدئولوژی‌های اروپایی بودند (کاتوزیان، ۱۳۹۶: ۱۰۰).

نیروهای اجتماعی، که در رأس این جنبش قرار داشتند و از آن به‌طور جدی حمایت می‌کردند، طبقات و شئون اجتماعی سنتی و مدرن یعنی «روحانیون، مالکان لیبرال و بورژواها بودند» (ایوانف، ۱۳۴۸: ۱۷)، که پس از سرایت جنبش به سایر شهرستان‌ها مدعی تقاضاهای جدیدی شدند «که عبارت بودند از تدوین قانون اساسی، تشکیل مجالس قانون‌گذاری و تأمین و حفظ حقوق فردی و مالکیت خصوصی و سایر حقوق‌های مربوط به حقوق بورژوازی» (کاتوزیان، ۱۳۹۶: ۱۷).

سرانجام شاه در سال ۱۹۰۶ برای اجرای این تقاضاها فرمان شاهی صادر کرد. فرمانی که مبنی بر آن انتخابات سراسری برای تشکیل مجلس برگزار شود. پس از این فرمان نیز شاه دستور تنظیم نظام‌نامه انتخاباتی را داد تا دولت و سیاست ایران نخستین‌بار به‌صورت شرطی، محدود و تعدیل‌یافته درآید و بکوشد مطابق با انتخابات و قانون اساسی (میثاق ملی) قدرت را به اجرا درآورد. به‌سخن‌دیگر، «خواست مرکزی جنبش مشروطه ایران تأسیس سلطنتی محدود یا تعدیل‌یافته بود که در آن اعمال گسترده قدرت مطلق و خودکامه ناممکن باشد و نمایندگان انتخابی مردم، مسئولان اجرایی را منصوب و

فعالیت‌های آنها را کنترل و تدوین کنند و قوه قضاییه بتواند نهادی مستقل برای اجرای قوانین اساسی، جنایی و مدنی باشد» (کاتوزیان، ۱۳۹۶: ۱۰۱).

بدین‌سان انقلاب مشروطه که در اثر آن تاریخ ایران در مرحله گذار تاریخی (گسست تاریخی) قرار گرفت موجب شد تا دولت و سیاست ایران نخستین بار عقلانی‌شدن را بیازماید. به‌سخن دیگر، انقلاب مشروطه سرآغاز فرآیند عقلانی‌شدن دولت و سیاست ایران بوده است.

## ۷- فرآیند عقلانی‌شدن دولت و سیاست در ایران عصر مشروطه

کشوری که با پدیده دولت از دیرباز آشنا و قبل از سیطره غرب بر آن توانست الگوی دولت‌سازی برای سایر کشورها باشد، ایران بود (طبری، ۱۳۶۰: ۵۴). آنچه سبب شد تا ایران از این سنت بری‌ماند، سست‌شدن ارکان سلطنت مستقل و تکوین آگاهی نوآیین ایرانیان بود که پیامد آن موجب شد تا ایران در دولت‌سازی وابسته به اخذ نتایج تمدن غرب و تقلید از آن شود.

آنچه در نتیجه این وابستگی شکل گرفت تبدیل حکومت سنتی ایران در مقام پاتریمونیالیسم ایرانی به دولت‌مدرن مطلقه بود؛ پاتریمونیالیسمی که اندیشه ایران‌شهری و اصول تشیع، ارکان ایدئولوژیک آن را تشکیل می‌داد. ویژگی خاص این پاتریمونیالیسم این بود که «قدرت پادشاه، جزء سنت‌ها و اصول اخلاقی و مذهبی، قابل تعبیر و تفسیر و انعطاف‌پذیر به قدرت دیگری محدود نبود و همه مقامات زیردست در واقع نه صاحب حق و عنوان بلکه از لطف و عطیه شهرداری محسوب می‌شدند» (بشیریه، ۱۳۹۵: ۴۵).

استقلال سیاسی یکی از مهم‌ترین اهداف حکومت پاتریمونیالیست است. پاتریمونیالیسم ایرانی در عملی ساختن این استقلال در عصر قاجار (قرن نوزدهم) با موانعی جدی روبه‌رو بود. موانعی همچون فقدان گروه‌های نوساز و اصلاح‌طلب، ضعف طبقات و گروه‌های اجتماعی، عاجز بودن حکومت در کاستن از قدرت نیروهای خارجی بزرگ و عدم مالکیت خصوصی. مؤلفه‌هایی که در عمل موجب شدند تا حکومت پاتریمونیالیسم ایرانی عامل «نوعی انطباق کاربردی میان پیدایش و توسعه نهادهای مدرن اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از یک سو و استحاله تدریجی اما گریزناپذیر نهادهای قدیمی و سنتی از سوی دیگر باشد» (ولی، ۱۳۸۰: ۳۶). بدین‌سان، از نتایج اخذ تمدن غرب در ایران پس از انقلاب مشروطه، گذار و انتقال دولت و سیاست ایران از پاتریمونیالیسم به مدرنیسم بود؛ مدرنیسمی که کاتوزیان آن را شبه‌مدرنیسم دولتی خوانده اما مراد ما در اینجا که قبلا

به آن اشاره کردیم دولت مدرن مطلقه است. بسیاری از جامعه‌شناسان، دولت مدرن مطلقه را سرآغاز پیدایش مبانی دولت مدرن دانسته و برخی نیز آن را با پیدایش دولت مدرن یکسان تلقی کرده‌اند (مطلبی، ۱۳۸۶: ۱۹۵-۱۹۶).

مبانی دولت مدرن مطلقه به شرح ذیل است:

الف) ارتش نوین

ب) بوروکراسی مدرن

ج) ایدئولوژی ناسیونالیستی

د) مشروعیت زمینی (ملی)

ایران در آستانه دوران مدرن بود که توانست با مبانی دولت مدرن آشنا شود و در پی تأسیس و برقراری آن برآید. وقوع این تحول دو پیامد بنیادی را برای ایران داشت:

الف) آغاز فرایند عقلانی‌شدن دولت و سیاست آن

ب) گذار و انتقال جامعه آن

زیرا «دولت مدرن که نخست به شکل دولت یا سلطنت مطلقه در میان سده‌های هفدهم و هجدهم در اروپا رایج شد به معنی دقیق آن حکومتی بود که توانست اروپاییان را از فئودالیت به سرمایه‌داری انتقال و گذار دهد» (مطلبی، ۱۳۸۶: ۱۹۵-۱۹۶).

بدین‌سان، فرایند عقلانی‌شدن دولت و سیاست که از تجلیات عقل‌گرایی غربی بود به پدید آمدن دولت عقلانی و معقول منتهی شد. این فرایند در پرتو سه ابزار، ضوابط عقلانی را برای دولت و سیاست مهیا ساخت. این بدان معناست که «ضوابط عقلانی شدن دولت مدرن در گروی وجود و عملکرد ابزارهایی خاص است»؛ جنبه استثناناپذیری که دولت و سیاست ایران نیز از آن بری نماند و توانست در تاریخ خود آن را با تأخیر دریابد. این ابزارها به شرح ذیل است:

الف) اقتصاد سرمایه‌داری

ب) حقوق مدرن

ج) بوروکراسی قانونی

به‌طورکلی، قبل از آنکه انقلاب مشروطه در ایران رخ دهد، ماهیت اقتصادی یا شیوه تولید در ایران، «معیشتی و نه تولیدی، یعنی تلاش برای مصرف و نه ثروت‌اندوزی، بوده است» (رهبری، ۱۳۹۱: ۳۲).

اقتصادی که موجب شد تا هیچ‌گاه در ایران انباشت سرمایه شکل نگیرد؛ زیرا علاوه بر معیشتی‌بودن، فاقد مؤلفه‌های لازم دیگر برای انباشت سرمایه همچون مالکیت

خصوصی، امنیت اقتصادی، برنامه‌های کلان‌نگر، پویایی اقتصادی و طبقه مترقی (بالنده) به‌جای طبقات کشاورزی و خرده بورژوازی شهری در مقام بزرگ‌ترین طبقات اقتصادی بود. فقدان این مؤلفه‌ها از آنجا ناشی می‌شد که حاکمیت سیاسی متمرکز بر نظام اقتصادی ایران غلبه داشت. به‌واقع، «ساختار اقتصادی جامعه ایران در مالکیت انحصاری حکومت بود که به‌نوبه‌خود مانع از انباشت سرمایه و شکل‌هایی از روابط طبقاتی مرتبط با آن می‌شد» (ولی، ۱۳۸۰: ۳۴). این وضعیت از زمانی که قاجارها در عصرناصری تمام تقلای خود را برای دمسازکردن خود با تمدن جدید به‌خرج دادند، دچار استحاله تدریجی و گریزناپذیر شد؛ یعنی نظام اقتصاد سنتی حاکم بر ایران را واداشت که به‌طور روزافزونی رو به‌سوی مناسبات نوین اقتصادی کند. سرچشمه آن مناسبات، مقتضیات انباشت سرمایه‌داری غرب بود که خود را نخست به شکل بورژوازی بازرگانی (کمپرادور) نشان داد. این روند بیانگر ورود اقتصاد سنتی ایران به گذار تاریخی یعنی مناسبات سرمایه‌داری بود. خصوصیت این گذار از خارج بر جامعه ایران تحمیل شد و شالوده اقتصادی جدیدی برای آن پدید آورد. شالوده‌ای که گرچه فتح‌باب جدیدی در اقتصاد ایران گشود؛ «غیرطبیعی، نامشروع و از نظر اخلاقی نامطلوب بود (ولی، ۱۳۸۰: ۳۴). اما بر اساس نگرش وبر، «ذات سرمایه‌داری مدرن، عقلانیت آن است؛ در هر شکلی» (راجر بیکر، ۱۳۹۵، ۲۹).

به‌رغم نیم قرن تلاش برای تأسیس نهادهای دولتی و وزارتخانه‌ها در عصر قاجاریه آنچه شکل گرفت، نه نهاد یا وزارتخانه پس از به آخر رسیدن سلطنت ناصرالدین شاه (۱۸۹۶-۱۲۷۹) بود. دستاوردی که این تحول در برداشت آن بود که وزارتخانه‌ها، فقط اسمی وزارتخانه بودند؛ بدین‌معناکه «نه کارکنان حقوق‌بگیر و دوایر محلی داشتند و نه حتی بایگانی دائمی» (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۹). به‌سخن‌دیگر، نه نهاد یا وزارتخانه بدون بوروکراسی بودند.

پیشتر گفتیم سومین معنای عقلانی‌شدن، عقلانیت رفتاری یا رفتار عقلانی ناظر بر هدف است. این عقلانی‌شدن به وسایل لازم برای رسیدن به اهدافی که به هر دلیلی انتخاب شده‌اند، اطلاق می‌شود. براساس چنین دیدگاهی است که عقلانی‌شدن دولت همان کارایی و پیچیدگی ابزارها و بوروکراسی دانسته می‌شود. این عقلانیت هیچ نسبتی با عقلانیت فلسفی یا عقلانی‌شدن اهداف به‌معنای تقریب نظام‌های سیاسی به‌صورت افلاطونی ندارد. درواقع، این عقلانیت به‌هیچ‌وجه پذیرای مقتضیات عقلانی‌شدن اهداف نیست و صرفاً تکیه بر عقلانی‌شدن وسایل و ابزار دارد؛ همان چیزی که در اندیشه وبر، مشروعیت عقلی- قانونی بوروکراسی مدرن گفته می‌شود.

در ایران عصر قاجار دستگاه دیوانی و اداری «بوروکراسی پاتریمونالیستی» بود. این بوروکراسی از آن‌گونه نظام‌های دیوانی بود که اولاً گستردگی نداشت، ثانیاً ساخت آن پدرسالارانه بود. ثالثاً «اصل وابستگی به خاندان شاه برای احراز مناصب دیوانی مهم و مسلّم فرض می‌شد» ( بشیریه، ۱۳۹۵: ۴۷). مناصب مهم این دستگاه دیوانی صدراعظم، مستوفی‌الممالک، مستوفیان، شاهزادگان و وابستگان دربار بودند. در چارچوب سنخ-شناسی وبری به‌این‌گونه از نظام دیوانی، دیوان‌سالاری فی‌مابین می‌گویند؛ یعنی نظام دیوانی که «در میانه نوعی پاتریارشی و پاتریمونال است» (بشیریه، ۱۳۹۵: ۴۷).

پس از وقوع انقلاب مشروطه، ضرورت دگرگونی بوروکراسی پاتریمونالیستی به‌وجود آمد؛ بدان‌معنا که وقتی ساخت دولت‌مدرن مطلقه در ایران به‌عنوان یکی از بارزترین پیامدهای انقلاب مشروطه تکوین یافت، ضروری بود که اصلاحات اداری، مالی و نظامی به‌دنبال آن نیز صورت پذیرد تا آن دولت بتواند پایه قوام و مایه دوام خود را که مشروعیت است، استحکام بخشد. لذا مهم‌ترین عنصری که این ظرفیت در آن نهفته بود و این قابلیت را داشت که مشروعیت را به‌مثابه رابطه حکم و اطاعت برای دولت تأمین و حفظ نماید، بوروکراسی مدرن بود. به‌علاوه، باوجود این بوروکراسی مدرن بود که دولت در جامعه ایران برای نخستین‌بار برآن شد تا منابع قدرت را متمرکز کند؛ وحدت ملی را برقرار سازد و جامعه را از لحاظ اقتصادی و سیاسی توسعه دهد؛ همچنین با نیروهای پیشاسرمایه‌داری و ارتجاعی مقابله کند و به‌خصوص جامعه و اقتصادسنجی و ماقبل سرمایه‌دارانه (پیشاسرمایه‌دارانه) را به صورت‌بندی مدرن و سرمایه‌دارانه تبدیل سازد. در مدت پنج سال این بوروکراسی جدید (مدرن) توانست نظام تیولداری و امتیازات شأن اشرافی را لغو کند، قانون دیوان محاسبات عمومی در زمینه درآمدها و هزینه‌های دولت و قانون ثبت اسناد و املاک و برخی اصلاحات مالی و قانون تشکیلات ایالتی را به اجرا درآورد. افزون‌براین، بوروکراسی مذکور به تشکیل مجالس و انجمن‌های ملی، ایجاد نظام وظیفه عمومی و توزیع املاک اربابی میان دهقانان و تفکیک وظایف دینی و سیاسی از یکدیگر پرداخت، نخستین برنامه‌بودجه جامع سالانه را تنظیم و از همه مهم‌تر مستوفیان را به‌صورت کارمندان تمام‌وقت سازمان‌دهی کرد.

دگرگونی‌های مورد اشاره، همگی نشان از تحدید خودکامگی و اختیارات دولت و سیاست ایران داشت و می‌کوشید «در پی ایجاد قانونی اساسی براساس تفکیک قوا باشد» (کاتوزیان، ۱۳۹۶: ۱۰۱).

از حیث حقوقی اغلب از دو نظام حقوقی عمده سخن گفته می‌شود: حقوق مدنی و حقوق اساسی. حقوق مدنی تنظیم‌کننده رابطه میان افراد جامعه با یکدیگر است؛ در حالی که حقوق اساسی رابطه میان حکومت و جامعه را تنظیم می‌کند. هدف هر دو ممانعت از تجاوز به حقوق دیگری است. بنابراین، حقوق اساسی با قایل شدن حق برای مردم و اعتقاد بدان از هرگونه دست‌اندازی حکومت‌ها به حقوق مردم جلوگیری می‌کند. در نظام سیاسی ایران قبل از مشروطه هرگز چنین حقوقی در شکل مدنی و اساسی وجود نداشته است. در زمینه حقوقی، حقوق تنها در سایه شرع قابل تعریف بوده که آن نیز عمدتاً در خطر دست‌اندازی و مداخله حکومت قرار داشت. حقوق در ایران «هیچ‌گونه تعریف و ضابطه‌ای جز تشخیص حاکم یا حاکمان نداشت» (رهبری، ۱۳۹۱: ۲۳).

اما این میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله تبریزی بود که به‌عنوان مردی شریف و رجلی دولتخواه تلاش کرد برای حقوق و قانون‌خواهی در ایران نظام حقوقی جدید تدوین کند. نقشه و طرح وی برای تدوین نظام حقوقی مذکور تبدیل مبنای شرع به حقوق عرف بود. وی کتاب *یک کلمه* را به‌همین‌منظور نگاشت؛ کتابی که به‌وسیله آن برای اولین بار دارای نظریه حکومت قانون شدیم. همین کتاب از سوی حکومت چنان مورد بی‌مهری قرار گرفت «که بنا بر برخی گزارش‌ها به دستور ناصرالدین آن را چنان بر سر وی کوفتند که چشم او آب آورد و از آن پس روی در نقاب خاک کشید» (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۴).

در اینجا ضروری است بر پایه آرای وبر چگونگی پیدایش و عقلانی‌شدن حقوق جدید در ایران را تبیین کنیم. در نزد وبر نظام حقوقی مدرن به‌عنوان قانون صوری یا شکل‌گرایی قانونی تعریف می‌شود. این قانون ساخت مفهومی است که مبتنی بر اصل وضعی بودن است. به‌علاوه، وبر آن را مهم‌ترین عنصر سازمان‌دهنده ایجاد تعامل میان عوامل و عناصر جوهره جامعه مدرن می‌داند. در نزد وبر اقتصاد سرمایه‌داری و دولت مدرن جوهر عقلانی‌شدن جوامع‌اند که نظام حقوقی مدرن هماهنگ‌کننده آنهاست. با تأکید بر این مقدمات است که وبر می‌گوید پس عقلانی‌شدن حقوق نمی‌تواند رخ ندهد. اصلی‌ترین مشخصه‌های حقوق و قانون عقلانی‌شده این‌گونه‌اند:

الف) وضعی هستند.

ب) در هیئت کلی تشکیل می‌شوند.

پ) کالبد این هیئت کلی مجموعه مقررات مجرد، قانون‌گذاری و دادگستری است.

ث) شهروندمحور است؛ یعنی مردم از قانون تبعیت می‌کنند، نه از مقاماتی که قانون را به اجرا درمی‌آورند.

و مهم‌تر از همه، بستر حقیقی، اصل حاکمیت قانون است. ایرانیان در زمان فراهم شدن مقدمات انقلاب مشروطه و پیروزی آن به ضرورت حقوق و قوانین جدید (مدرن) پی‌بردند و اقدام به تدوین این قوانین کردند. از این‌رو، پس از صدور فرمان مشروطه مبنی بر حق رأی و حاکمیت عموم افراد ملت «به فاصله سی و چند روز قانون انتخابات نیز آماده و امضا شد و در تهران انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی آغاز و دو ماه پس از صدور فرمان مشروطیت، نخستین دوره مجلس قانون‌گذاری ایران افتتاح شد» (رحیمی، ۱۳۵۷: ۶۵).

نخستین قانون اساسی شامل ۵۱ ماده بود که در تاریخ ۱۴ ذی‌القعدة سال ۱۳۲۴ مظفرالدین‌شاه که آخرین روزهای زندگانی‌اش را می‌گذراند امضا کرد و ولیعهدش نیز مجبور به امضای آن شد. مبنای این قانون بر چهار اصل استوار بود:

۱- حاکمیت ملی

۲- انتخابات دموکراتیک

۳- تفکیک قوا

۴- حقوق ملت

بدین ترتیب، چهار مسئله دولت و سیاست ایران حل شد. نخست آنکه مبنای قدرت و سیاست ایران که با استبداد و خودکامگی عجین بود، زائل و بر اراده مردم (عموم) متکی گشت؛ دوم آنکه ضرورت یافت حکمرانان دولت و سیاست ایران با شاخص انتخابات دموکراتیک و آزاد تعیین شوند و نه قدرت فرهی و غلبه؛ سوم آنکه دولت و سیاست ایران برای چگونگی حکومت کردن متکی بر توزیع قدرت به معنی تفکیک قوا شد؛ «یعنی دسته‌ای قانون وضع کنند، دسته‌ای به اجرای قانون بپردازند و دسته سوم امور قضایی را اداره کنند» (رحیمی، ۱۳۵۷: ۶۵)؛ چهارم آنکه دولت و سیاست ایران تحت نظارت حاکمیت مردم به معنی ملت درآمد.

بدین ترتیب، با پیدایش دولت و سیاست مدرن در ایران پس از مشروطه ما شاهد اولین شکل‌گیری نهاد عقلانی دولت هستیم؛ نهادی که توانست جامعه سنتی ایران را در مرحله انتقالی به جامعه مدرن قرار دهد، فرایند عقلانی‌شدن دولت و سیاست ایران را آغاز گرداند و با پدیدآوردن بوروکراسی مدرن و حقوق مدرن، مسیر را برای مدرنیته شدن بیشتر آن و جامعه ایران هموار و میسر سازد.

## ۸- نتیجه‌گیری

فرآیند عقلانی‌شدن دولت و سیاست ایران که موضوع اصلی این نوشتار و از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ ایران عصر مشروطه است، از زمانی آغاز شد که انقلاب مشروطه به‌عنوان مرحله‌گسست تاریخی ایران توانست به پیروزی نائل شده و در وجدان تاریخی ایرانیان که در پی زدودن چهره‌کهنگی و انحطاط بودند به‌مثابه بسط آگاهی نوآیین حلول یابد. مراد از این آگاهی جدید، خودآگاهی ملی بود که در نتیجه آن حوزه دولت و سیاست ایران به سمت عقلانیت سوق یافت. عقلانیتی که برای نیل به آن دولت و سیاست ایران از مبانی دولت مدرن یعنی اقتصاد سرمایه‌داری، بوروکراسی مدرن و حقوق مدرن (عرفی) استفاده کرد. به‌طور کلی، فرآیند عقلانی‌شدن دولت و سیاست ایران دو مرحله را تاکنون پشت سر گذارده است: عقلانیت ارادی و عقلانیت بوروکراتیک. این عقلانیت‌ها در دسترسی به مرتبه‌اعلای خود یعنی ارزش‌های راستین دموکراتیک تا کنون موفق نبودند و می‌بایست مسیر سخت و ناهمواری را پیمایند. یافته اصلی این نوشتار بر این مهم تأکید دارد که عقلانیت دولت و سیاست ایران بازگشت‌ناپذیر و در پی احیای ارزش‌های عرفی (سکولار) و به‌خصوص گسترش و توسعه حوزه عمومی یعنی مقتضیات عقلانی‌شدن اهداف است. مراد از این عقلانی‌شدن، گذار دولت و سیاست از درون ساخت عمومی یعنی وجدان عمومی است. در مجموع، عقلانی‌شدن دولت و سیاست ایران در پی حاکمیت «عرضه عمومی» بوده که تأکید بر عقلانیت ماهوی دارد.



## منابع

- ابادری، یوسف، (۱۳۸۷). *خرد جامعه شناسی*. چاپ دوم. تهران: نشر نی.
- اتکینسون، آراف. و دیگران. (۱۳۷۹). *فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری*. ترجمه: حسینعلی نودری. تهران: انتشارات طرح نو.
- ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۵). *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*. تهران: قومس.
- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۹۱). *تاریخ ایران مدرن*. ترجمه: ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- برویکر، راجرز. (۱۳۹۵). *مرزهای عقلانیت، رساله‌ای درباره اندیشه اجتماعی و اخلاقی ماکس وبر*. ترجمه: شهناز مسمی‌پرست. تهران: کتاب پارسه.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۶). *عقل در سیاست*. تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین، (۱۳۹۵). *موانع توسعه سیاسی در ایران*. تهران: گام نو.
- تیلور، چارلز و دیگران. (۱۳۸۶). «عقلانیت» (مجموعه مقالات). ترجمه: مراد فرهادپور. فصلنامه ارغنون.
- خراسانی، شرف‌الدین. (۱۳۸۷). *نخستین فیلسوفان یونان*. تهران: علمی و فرهنگی.
- داودی، علی مراد. (۱۳۴۹). *عقل در حکمت مشاء از ارسطو تا ابن سینا*. تهران: دهخدا.
- رحیمی، مصطفی. (۱۳۵۷). *قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی*. تهران: امیرکبیر.
- رهبری، مهدی. (۱۳۹۱). *مشروطه ناکام*. تهران: کویر.
- طباطبایی، سید جواد. (۱۳۸۶). *نظریه حکومت قانون در ایران، مبانی نظریه مشروطه خواهی*. تهران: ستوده.
- طبری، احسان. (۱۳۶۰). *ایران در دو سده واپسین*. تهران: شرکت سهامی.
- فروغی، محمدعلی. (۱۳۸۷). *سیرحکمت در اروپا*. چاپ پنجم. تهران: نیلوفر.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون. (۱۳۹۶). *اقتصاد سیاسی ایران*. ترجمه: محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: مرکز.
- مطلبی، مسعود. (۱۳۸۶). «تکوین دولت مطلقه در ایران». *مجموعه مقالات دولت مدرن در ایران*. به اهتمام رسول افضلی. قم: مفید.
- ولی، عباس. (۱۳۸۰). *ایران پیش از سرمایه‌داری*. ترجمه: حسن شمس‌آوری. چاپ اول، تهران: مرکز.
- هابرماس، یورگن. (۱۳۸۵). *نظریه کنش ارتباطی*. ترجمه: کمال پولادی. تهران: مرکز.

### References

- CORONA, G. P. (2006). Political rationality: he democratic challenge. In *Fukuokas IPSA Congress*.
- Friend, C. (2004). Social contract theory. *Internet Encyclopedia of Philosophy*. Retrieved October, 15, 2004.

